



با توجه به مشکل پیش در سیستم پیامکی، شماره کارت تعدادی از برندگان مسابقه دریافت نشده است. ضمن عذرخواهی از این خوانندگان، از برندگان که جایزه خود را دریافت نکرده اند درخواست می شود روزهای شنبه و یکشنبه هفته آینده از ساعت ۱۴ تا ۱۶ با شماره تلفن ۲۲۲۲۲۵۱۱ داخلی ۳۱۹ تماس گرفته و شماره کارت را برای دریافت جایزه اعلام کنند.



جسدي در دره

پیرمرد گله گوسفندان را در پائین دره به حرکت درآورده بود تا قبل از تاریکی هوا آنها را به آغل برساند. ناگهان نگاهش به ماشین پژو ۲۰۶ که در انتهای دره متوقف شده بود، خیره ماند. دیروز که از این مسیر رد می شد اثری از این ماشین نبود. گله را رها کرد و به سمت پژو رفت. صندلی های جلوی ماشین سوخته بود و جسد نیمه سوخته ای روی صندلی راننده قرار داشت. خواست با بخشدار تماس بگیرد اما تلفنش آنتن نمی داد. به سمت بالای دره حرکت کرد اما بی فایده بود و در آن منطقه تلفن اصلا آنتن نمی داد. گله را با سرعت به جلو حرکت داد تا بتواند زودتر به روستا برسد و موضوع را خبر دهد. وقتی به آغل رسید گوسفندان را جا کرد و به سمت دفتر بخشدار رفت. بخشدار هنوز در دفتر بود. موضوع را خبر داد و ساعتی بعد ماموران پلیس همراه تیم بررسی صحنه جرم و کارآگاه میری با راهنمایی مرد چوپان خود را به محل رها شدن خودرو رساندند. بررسی اولیه صحنه نشان داد، خودرو از بالای دره از مسیرش منحرف شده و به عمق دره سقوط کرده بود. بعد هم آتش گرفته و سرنشین آن جان باخته بود. پزشک جنایی که به محل

رسید با نگاه اول به جسد اعلام کرد، مقتول یک زن است که بین ۲۰ تا ۳۰ سال سن داشته است. حدود شش ساعت هم از مرگش می گذرد. افسر کلاتری کن که زودتر از همه به محل رسیده بود به کارآگاه گفت: پیرمرد چوپانی ماشین را پیدا کرده است. دیروز که از این مسیر رد شده، ماشین را ندیده و به نظر می رسد حادثه بعد از غروب دیروز رخ داده است. در این منطقه که اعلام فقدان زن یا مرد نداشتیم. به همین خاطر پلاک خودرو را استعلام کردیم و متوجه شدیم متعلق به یک پزشک زنان به نام سیما است. با شوهر سیما تماس گرفتیم که اعلام کرد، همسرش به شمال کشور رفته است. از او خواستیم به اینجا بیایید که در راه است. سرگرد سپس به بررسی ماشین پرداخت. صندلی های جلو و سقف آتش گرفته بود اما به نظر می رسید شدت آن زیاد نبوده و بعد از چند دقیقه خاموش شده است. جسد هم بیشتر از سوختگی دچار دود گرفتگی شده بود. ماموری که بالای دره ایستاده بود، از طریق بی سیم به سرگرد گفت: مردی به ما مراجعه کرده و مدعی است خودروی پژو متعلق به همسرش است. از طریق تماس پلیس متوجه ماجرا

شده و به آنجا آمده است. سرگرد از مامور جوان خواست، آن مرد را به پائین دره انتقال دهد. مرد جوان با دیدن جسد نیمه سوخته دو دستی روی سرش کوبید و بغضش ترکید. کارآگاه سعی کرد او را آرام کند و بعد به تحقیق از او پرداخت. **همسران در این مسیر چه کار داشت؟** خودم هم شوکه هستم. امروز حدود ساعت ۳ من را در نزدیکی مطبم در میدان آزادی پیاده کرد و راهی آمل شد. دو روز در هفته به مطبش در این شهر می رفت و بیماران را ویزیت می کرد. **این جاده که به شمال راهی ندارد؟** خودم هم نمی دانم چرا اینجا است. نیم ساعت بعد از اینکه از هم جدا شدیم، تلفنی صحبت کردیم و گفت در جاده است. **رانندگی همسران چطور بود؟** خیلی خوب بود. هر هفته شمال می رفت و بر می گشت و یکبار هم نشده بود تصادف کند.

شما با هم اختلاف داشتید؟ نه رابطه ما خیلی خوب بود. عاشق هم بودیم. **اجازه بدهید یک موضوع را رک بگویم. همسران به قتل رسیده و تمام صحنه سازی ها برای مخفی کردن راز قتل است. شواهد هم نشان می دهد قتل توسط شما رخ داده و همسران را به قتل رسانده اید. بهتر است صادق باشید و حقیقت را بگویید.** پزشک جوان که شوکه شده بود، قیافه حق به جانبی به خود گرفت و گفت: شما اشتباه می کنید و من قاتل همسرم نیستم. شاید حدس شما درباره قتل او درست باشد اما قاتل او من نیستم. سرگرد وقتی اصرار تنها مظنون قتل را برای بی گناهی اش دید، دستور بازداشت او را صادر کرد.

شما خوانندگان عزیز برای ما بنویسید که سرگرد چطور متوجه شد زن جوان به قتل رسیده و سقوط خودرو به دره ساختگی است؟ اگر داستان را با دقت بخوانید متوجه می شوید. دو دلیل برای افشای راز این پرونده را همراه با نام و نام خانوادگی به شماره ۳۰۰۰۱۱۲۲۴ به پیامک کنید. هر هفته به دو نفر از کسانی که پاسخ صحیح بدهند، به قید قرعه کارت هدیه ۵۰ هزار تومانی اهدا می شود

از خدا «اراده ترک» خواستم

می کرد، گاهی با خدایش درد و دل می کرد و کمک می خواست تا بتواند ترك کند: «بارها به مرکز ترك اعتیاد مراجعه کرده بودم، اما نتوانستم ترك کنم. اغلب اوقات به مرکز می رفتم، اما چون درد نرسیدن مواد آرام می داد، از آنجا فرار می کردم، اما تا چه زمانی می خواستم فرار کنم؟! من بهترین روزهای زندگی ام را از دست داده بودم، بزرگ شدن فرزندانم را ندیده بودم. به حال خودم گریه کردم و به خدا التماس کردم به من اراده ای بدهد تا برای يك بار هم که شده پای تصمیم برای ترك كردن بمانم. بعد از ظهر یکی از روزها به یکی از مراکز اعتیاد رفتم و به مربی ام گفتم مرا با زنجیر ببندد و اگر خواستم فرار کنم، کتکم بزنند. او گفت نیازی به زنجیر و کتک زدن نیست و با يك برنامه اصولی می توانم ترك کنم. ترك مواد هشت ماه طول کشید. بعد از چند سال، حالا که خودم تبدیل به يك مربی شده ام، سعی می کنم افرادی مثل خودم را آگاه کنم و آنها را به يك زندگی سالم برگردانم؛ چون می دانم زندگی با يك آدم معتاد چقدر سخت است.»

بازگشت

خیلی زود ازدواج کرد. خیلی زودتر از بعضی از الانی ها که شاید تا بعد از سی و خرده ای سال هم تشکیل خانواده نداده و به مجرد خود ادامه می دهند. ایرج ۱۷ سالش بود که ازدواج کرد و در ۱۸ سالگی بچه دار شد. به قول خودش در عنفوان جوانی بود که هم پدر بودن را تجربه کرد و هم به واسطه یکی از دوستانش مصرف تریاک و اعتیاد را. اوایل تفریحی مصرف می کرد، اما کم کم شکل مصرفش روزانه شد و روزی چند بار پای بساط مواد می نشست: «اوایل خیلی لذت می بردم، اما هرچه می گذشت، بیشتر از روی احساس تنهایی به مواد پناه می بردم. طوری شده بودم که زن و بچه ام دیگر برایم مهم نبودند. به تنها چیزی که فکر می کردم نشئه کردن بود. ۲۶ سالم شده بود، اما قیافه ام چهل و خرده ای نشان می داد. صورتم سیاه و پر از چین و چروک شده بود. هرکاری می کردم تا خماری نکشم. مواد همه زندگی ام را در چنگ خودش گرفته بود. خانواده ام خیلی اصرار می کردند که ترك کنم، اما فایده ای نداشت. با